نگاه روزنامه نگار

داستان دو چپ

جورج کاستانیدا*
ترجمه : محمدحسین باقی

بخش دوم

رهبران چپگرا که از گذشته‌ای پوپولیستی و ناسیونالیستی با بنیان‌هایی ایدئولوژیک برخاسته‌اند – چاوس با پیشینه نظامی اش، کرچنر با ریشه‌های پرونیستی اش، مورالس با سابقه نظامی و پرورش کاکائو، لوپز اوبرادور با خاستگاهی در PRI – اثبات کرده‌اند که علاقه اندکی نسبت به تاثیرات مدرنیزاسیون دارند. در نظر آنها ظاهرسازی مهمتر از نفس موضوع است و واقعیت قدرت مهمتر از اجرای مسئولانه آن است. نومیدی شهروندان فقیر برای آنها بیشتر یک ابزار است تا یک چالش و تلاش های ایالات متحده برای ارتقای منافع واقعی کشورشان در جهان را مورد شماتت قرار می دهند. تفاوت واضح است: چاوس، کاسترو نیست؛ او پرونی است با نفت. مورالس یک Che بومی نیست؛ او پوپولیستی ماهر و غیرمسئول است. لوپز اوبرادور نه لولا است و نه چاوس؛ او مستقیم از PRI لوئیس اچوریا – رئیس جمهور مکزیک از ۱۹۷۰ تا ۷۶ – برخاسته، جایی که در آن آموخته چگونه می توان توزیع کننده ثروت و پوپولیستی اقتدارگرا بود، کرچنر یک پرونیست درست و حسابی است و به آن هم افتخار می کند. تمام این رهبران مصراً به دنبال حفظ محبوبیت خود به هر قیمت ممکن هستند، تا بتوانند با واشینگتن به ستیز برمی خیزند و تا آنجا که بتوانند سعی می کنند کنترل بیشتری بر منابع درآمدی اعمال کنند. کرچنر آرژانتین یک مورد کلاسیک و یک جورهایی مبهم است. او که به عنوان استاندار استان کوچک سانتا کروز در پایان جنگ بود در میانه یک بحران بسیار گسترده اقتصادی انتخاب شد و کاملاً هم توانسته کشور خود را از آن بحران به در آورد. تورم کنترل شده، رشد اندک است و نرخ سود هم کاهش یافته است. کرچنر همچنین بدهی خارجی گسترده به آرژانتین را ماهرانه – هر چند کمی جسورانه – مورد مذاکره مجدد قرار داد. او محبوب چپ شده و به‌نظر می رسد که با میزان پذیرش مردمی ۷۰ درصدی بر روی غلطک افتاده باشد. با وجود اینکه همراهی جناح چپ را دارد، کرچنر پرونیستی کله شق است، بسیار علاقه‌مند به IMF است تا تدبیر سیاست اجتماعی، در مبارزه با منطقه تجارت آزاد آمریکایی ها (

FTAA) بیشتر تلاش می کند تا تقویت اتحادیه خریداران مرکوسور، در نزدیکی به مورالس، کاسترو و چاوس تا به کاهش هزینه گاز وارداتی بولیوی. هیچ کس نمی داند که چه اتفاقی خواهد افتاد زمانی که رشد کالاهای آرژانتینی منفجر شود یا زمانی که کشور مجبور به بازگشت به بازارهای سرمایه‌ای شود. اما در حال حاضر کرچنر پول را توزیع خواهد کرد، هر چه را که نیاز است از تملک به‌در می آورد و بر سر آمریکا فریاد می زند. چاوس بسیاری از همین کارها را در ونزوئلا انجام می دهد. او زندگی را به کام شرکت های خارجی – و بالاتر از همه آمریکایی ها – تلخ کرده است. او از گروه‌ها و رهبران جناح چپ در کشورهای همسایه پشتیبانی و حمایت می کند. او اتحادی استراتژیک با کوبا را ایجاد کرده شامل حضور ۲۰ هزار معلم، پزشک و واحدهایی نظامی در ونزوئلا. او به دنبال همکاری با ایران و آرژانتین در زمینه تکنولوژی هسته‌ای است. بیش از همه، او در حال تلاش – با موفقیت هایی – برای تقسیم نیم کره به دو اردوگاه است: یکی طرفداران چاوس و دیگری حامیان آمریکا. در همین زمان، چاوس در حال نابودی کشور خود است. نماد اندوه بار این ضربه را می توان در فروریختن اتوبان کاراکاس به فرودگاه Maiquetia در چند ماه پیش به‌دلیل فقدان استحکام ملاحظه کرد. از زمانی که چاوس به قدرت دست یافته میزان فقر و علائم توسعه انسانی در ونزوئلا از سال ۱۹۹۹ بدتر شد.

***جورج کاستانیدا از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳ وزیر خارجه مکزیک بود. او اکنون در دانشگاه نیویورک تدریس می کند.**

منبع: **Prospect Magazine** آگوست ۲۰۰۶

پیوند حکومت سعودی با آموزه‌های وهابی

برنارد لوئیس
ترجمه : هوتن فیروزپور

بخش اول

طرد مدرنیته به منظور بازگشت به گذشته مقدسی که دارای انشعاب های گوناگون در منطقه است بعضی جنبش ها را به قیام واداشته که بدون شک مهمترین آنها همان چیزی است که به عنوان وهابی گری شناخته شده است. محمدبن عبدالوهاب روحانی ای بود از ناحیه نجد عربستان که تحت نفوذ شیوخ محلی دارالسعود بود. او در سال ۱۷۴۴ جنگی را به منظور پاکسازی و اصولگرایی دینی به‌راه انداخت. اهداف اعلام شده او بازگشت به اسلام ناب پیامبر و از بین بردن تمامی تعاریف و الحاقات بعدی به دین بود. جنبش وهابی از طرف رهبران سعودی نجد که برای مدتی و با توسل به نیروی نظامی آن را با موفقیت ترویج می کردند، پذیرفته شد. در این مجموعه از جنگ ها آنان قدرت و عقاید خود را بر اکثر مناطق مرکزی و غربی عربستان اعمال حتی به بخشی از ناحیه هلال الخصیب که تحت فرمان حکومت عثمانی بود حمله کردند. بعد از غارت و چپاول کربلا – شهر مقدس شیعیان در عراق – آنان توجه خود را به حجاز معطوف ساختند و در طی سال‌های ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۶ دو شهر مقدس مکه و مدینه را اشغال کرده و به اصطلاح خودشان تطهیر کردند. سپس آشکارا به مقابله و مبارزه با سلطان عثمانی پرداختند، کسی که رهبران سعودی او را به خروج از دین اسلام و غصب ممالک اسلامی متهم می کردند. امپراتور عثمانی حتی در حال انحطاط و زوال خود نیز می توانست از پس این شورشیان صحرا (سعودی ها) برآید. این مهم در سال ۱۸۱۸ با کمک پاشای مصر و نیروهای او با اشغال پایتخت دولت سعودی به اتمام رسید. امیر سعودی را نیز به استانبول فرستادند و در آنجا گردن زدند. عجالتاً برای مدتی در دولت سعودی وقفه ایجاد شد اما عقاید و تعالیم وهابی گری باقی ماندند و از سال ۱۸۲۳ میلادی عده دیگری از اعضای دارالسعود توانستند امیرنشین سعودی را در ریاض احیا کنند. برای یک بار دیگر مبلغین و مفسرین اصول و آموزه‌های وهابی گری به روسای دارالسعود کمک کردند. ظهور و پیدایش وهابی گری در قرن هجدهم در عربستان پاسخی به تغییر موقعیت‌های زمانی بود. یکی از این موارد عقب‌نشینی و انزوای اسلام و پیشرفت متقابل مسیحیت بود. این مسئله که از اطراف و مرزهای دورافتاده جهان اسلام آغاز شده بود طی روندی کوتاه و تدریجی اما برای مدتی طولانی ادامه داشت. در قرن ۱۸ این مسئله حتی در مناطق مرکزی نیز دیده می شد. عقب‌نشینی تدریجی و بلندمدت امپراتوری عثمانی در بالکان و پیشرفت بریتانیا در هند هر چند که در منطقه‌ای بسیار دورتر از عربستان قرار داشت اما تاثیر آن در عثمانی از یک طرف و از طرف دیگر در خلیج فارس محسوس بود و مسلماً در میان زائرینی که هر ساله از تمام نقاط جهان اسلام به عربستان می آمدند بازتاب گسترده‌ای داشت. خشم و غضب وهابیون در وهله اول نه متوجه خارجیان بلکه متوجه کسانی که اسلام را از درون مورد تحقیر و اهانت قرار می دادند نشانه رفت: از یک طرف کسانی که در تلاش برای اصلاحات تجددگرایانه بودند و از طرف دیگر کسانی که از نظر وهابیون به دنبال فساد و تباهی میراث اسلام ناب پیامبر و پیروان او بودند از اهداف بسیار نزدیک آنان به شمار می رفتند. آنان همچنین به شدت با هر نوع مکتب و برداشتی از اسلام اعم از شیعه و سنی به غیر از برداشت خود مقابله می کردند. آنان به خصوص با صوفی گری مخالفت می کردند و نه فقط تصوف و تساهل آنان بلکه مراسم و مناسک آنان را نیز که همانند کفار می دانستند محکوم و سرزنش می کردند. آنان هر کجا که می توانستند عقاید خود را در حد اعلای خشونت و وحشیگری تحمیل می کردند، مقابر را تخریب می کردند و به هتک حرمت اماکن مقدس و کسانی که آنان را «ستایشگر گمراه» می نامیدند می پرداختند و تعداد زیادی از کودکان و زنانی را که موفق به مواجهه با معیارهای اصیل و معتبر اسلامی نشده بودند قتل عام می کردند. عمل دیگری که توسط ابن عبدالوهاب رایج شد محکوم کردن سوزاندن کتاب ها بود. این کتاب ها در اصل شامل آثاری در زمینه الهیات و حقوق بود که به نظر می رسید مخالف عقاید وهابی گری باشد. سوزاندن کتاب ها اکثراً با خلاصه‌ای از بیوگرافی کسانی که آن را تالیف، رونویسی و یا تدریس کرده بودند همراه بود. دومین پیوند و اتحاد میان عقاید وهابی و قوای سعودی از اواخر حکومت عثمانی شروع شد و تا به امروز هم ادامه دارد. دو حادثه مهم در قرن ۲۰ جنبش وهابی را به بزرگترین نیرو در جهان اسلام و ماورای آن تبدیل کرد. یکی از اینها توسعه و تثبیت پادشاهی سعودی بود. در اواخر حکومت امپراتوری عثمانی شیخ عبدالعزیز ابن سعود (متولد ۱۸۸۰ – دوران حکومت ۱۹۰۲ تا ۱۹۵۳) در جنگ میان دولت عثمانی و نیروهای گسترده بریتانیا در شرق عربستان نقش ماهرانه‌ای را ایفا کرد. او در دسامبر ۱۹۱۵ معاهده‌ای را با انگلیس امضا کرد که به موجب آن در حین حفظ استقلال خود در صورتی که مورد حمله قرار گیرد کمک مالی و قول همکاری انگلیس را به دست می آورد. پایان جنگ و فروپاشی امپراتوری عثمانی بدانجا منتهی شد که او به تنهایی در مقابل بریتانیا قرار گرفت. او در این توافقات به خوبی موفق شد و توانست قلمرو موروثی خود را در مراحل متوالی گسترش دهد. بالاخره در سال ۱۹۲۱ دشمن دیرین خود ابن رشید را در مناطق نجد شمالی شکست داد، سرزمین های او را تسخیر کرد و عنوان سلطان نجد را برای خود برگزید. این مرحله منجر به جنگ سرنوشت سازی برای کنترل حجاز شد. این سرزمین دو شهر مقدس مسلمانان، مکه و مدینه را در برمی گیرد که توسط اعضای خاندان هاشمی که از فرزندان و اسلاف پیامبر بودند برای مدت بیش از هزار سال اداره می شد و در اواخر قرن اخیر تحت حاکمیت امپراتوری عثمانی درآمده بود. از نظر ابن سعود تشکیل خانواده سلطنتی هاشمی در عراق و اردن که ریاست و رهبری آن را شاخه های مختلفی از این خانواده به عهده داشتند به عنوان بخشی از روند بازسازی ایالات عرب حکومت عثمانی سابق بعد از جنگ جهانی اول تهدیدی علیه قلمرو او به شمار می رفت. بعد از سال ها تیرگی روابط، ملک حسین پادشاه حجاز دو مسئله را مستمسک قرار داد: اول اینکه خود را خلیفه خواند و دیگر اینکه از پذیرش زائرین وهابی برای زیارت شهرهای مقدس امتناع کرد. از این رو ابن سعود هم در اقدامی تلافی جویانه در سال ۱۹۲۵ به حجاز حمله کرد. جنگ و غلبه سعودی ها موفقیت بزرگی بود. نیروهای آنها ابتدا مکه را تصرف کرده و بعد از آن در ۵ دسامبر ۱۹۲۵ بعد از یک محاصره ۱۰ ماهه مدینه به راحتی تسلیم شد. دو هفته بعد ملک علی که جانشین پدرش حسین شده بود از نایب کنسول انگلیس در جده خواست تا به ابن سعود اطلاع دهد که او به علت دلایل شخصی از حجاز صرف نظر کرده است. این به منزله استعفا تلقی شد و روز بعد نیروهای سعودی وارد جده شدند. حال دیگر راه برای ابن سعود باز بود تا خود را در هشتم ژانویه ۱۹۲۶ به عنوان پادشاه حجاز و سلطان نجد و سرزمین های تابعه اعلام کند. حکومت جدید بلافاصله توسط قدرت های اروپایی به رسمیت شناخته شد. به خصوص شوروی در ۱۶ فوریه در پیامی دیپلماتیک به ابن سعود نوشت: «... براساس حق تعیین سرنوشت و آزادی اراده و به نشانه احترام به اراده مردم حجاز به نحوی که در انتخاب خود شما را به عنوان پادشاه معرفی کرده‌اند....» معاهده‌ای نیز بین ابن سعود و بریتانیای کبیر مبنی بر به رسمیت شناختن استقلال کامل پادشاهی سعودی در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۲۶ منعقد شد. برخی دیگر از کشورهای اروپایی نیز چنین کردند. در مقابل به رسمیت شناختن مسلمانان به کندی و با اکراه صورت می گرفت. یک هیات مسلمان هندی از جده بازدید کرد و خواستار آن شد که شاه اداره امور شهرهای مذهبی را به کمیته‌ای از نمایندگان که از جانب تمامی کشورهای مسلمان منصوب باشند واگذار کند، ابن سعود هیچ پاسخی به این درخواست نداد و هیات اعزامی را از راه دریا به هندوستان بازگرداند. در ژوئن همان سال او کنگره کشورهای اسلامی را در مکه تشکیل داد و از پادشاهان، روسای جمهوری کشورهای مستقل مسلمان و نمایندگان سازمان های اسلامی در کشورهایی که حکومت اسلامی نداشتند دعوت به عمل آورد. ۶۹ نفر از سراسر جهان اسلام در این کنگره شرکت کردند. ابن سعود در سخنرانی خود برای آنان تفهیم کرد که در حال حاضر او فرمانروای حجاز است و تعهد کرد که وظایف خود را به عنوان متولی شهرهای مقدس و محافظ اماکن زیارتی انجام خواهد داد اما اجازه هیچ گونه دخالت خارجی در اجرای این امور را نخواهد داد. در آن زمان این عمل او سخنان مختلفی را از جانب میهمانان در پی داشت. برخی اختلاف عقیده داشتند و رفتند و برخی دیگر پذیرفتند و فرمان جدید را به رسمیت شناختند. آنچه در میان گروه اخیر قابل توجه بود هیات نمایندگی مسلمانان در اتحاد جماهیر شوروی بود که رهبر آنها در گفت وگویی که با آژانس خبری شوروی (TASS) داشت اعلام کرد که کنگره کشورهای اسلامی ملک ابن سعود را به عنوان متولی اماکن مقدسه به رسمیت شناخته‌اند. او همچنین درخواست واگذاری بخشی از اردن به پادشاهی حجاز و به طور کلی حمایت از ابن سعود را مطرح کرد. شناسایی از جانب دولت های اسلامی و اکثر کشورهای عربی کمی به درازا کشید. معاهدات دوستی با ایران و ترکیه در سال ۱۹۲۹، با عراق در سال ۱۹۳۰ و با اردن در سال ۱۹۳۲ منعقدشد. الحاق حجاز به دولت سعودی تا امضای توافقنامه مه ۱۹۳۶ توسط مصر رسماً به رسمیت شناخته نشد. در این میان ابن سعود به سرعت شروع به سازماندهی مجدد و بازسازی پادشاهی وسیع خود کرد و در سپتامبر ۱۹۳۲ تشکیل کشور واحد و یکپارچه‌ای به نام پادشاهی عربستان سعودی را علناً اعلام کرد. سال بعد پسر بزرگ خود سعود را به عنوان وارث تاج و تخت خود تعیین کرد. در همان سال با امضای قراردادی در ۹ مه ۱۹۳۳ بین وزیر دارایی سعودی و نماینده استاندارد اویل کالیفرنیا پیشرفت های مهم و موثری در منطقه دیده شد. امروز سیاست های سعودی و آموزه‌های وهابی بر یک پایه اقتصادی محکم استوار است. منافع غرب در نفت خاورمیانه به اوایل قرن بیستم بازمی گردد که در اصل توسط شرکت های انگلیسی، آلمانی و فرانسوی اداره می شد. منافع آمریکا در اوایل دهه ۱۹۲۰ با افزایش نگرانی درباره کاهش منابع داخلی نفت و ترس از امتیازات انحصار اروپائیان در مورد نفت خاورمیانه آغاز شد. در ابتدا شرکت های آمریکایی به عنوان شریک درجه دو اتحادیه اروپایی وارد بازار نفت خاورمیانه شدند. استاندارد اویل کالیفرنیا اولین شرکت آمریکایی بود که تعهدات مهمی را در زمینه اکتشافات نفتی به عهده گرفته بود. استاندارد اویل نهایتاً بعد از تلاش های بی نتیجه در کشورهای حوزه خلیج فارس به سعودی ها روی آورد و در سال ۱۹۳۰ اجازه انجام اکتشافات زمین شناسی در ایالات شرقی را از آنان درخواست کرد. ملک ابن سعود در ابتدا این درخواست را رد کرد اما بعدها طی مذاکراتی که در قرارداد ۱۹۳۳ به اوج خود رسیده بود آن را پذیرفت. بدون شک یکی از عواملی که منجر به تغییر نظر پادشاه شد بحرانی بود که از سال ۱۹۲۹ آغاز شد و موجب زوال گسترده اموال و دارایی های پادشاهی عربستان شده بود. کمتر از ۴ ماه بعد از امضای قرارداد، اولین گروه زمین شناسان آمریکایی وارد مناطق شرقی عربستان شدند. در پایان سال عملیات اکتشافی به خوبی پایه ریزی شد و از سال بعد گروه های آمریکایی شروع به استخراج و صدور نفت کردند. روند توسعه و پیشرفت به دلیل جنگ جهانی دوم دچار وقفه شد اما بعد از خاتمه جنگ ادامه یافت: شاید برخی علایم و شاخص های توسعه را بتوان در قالب تعداد میلیون ها بشکه ای که در عربستان استخراج شده مورد بررسی قرار داد: ۲۱/۳ و ۱۹۴۵ – ۳۵۶/۶ و ۱۹۵۵ – ۸۰۴/۸ و ۱۹۶۵ – ۲/۵۲۸/۵ و ۱۹۷۵

جریان خارجی صدور نفت و متقابلاً جریان داخلی ورود ثروت تغییرات وسیعی را در پادشاهی عربستان سعودی، در ساختار داخلی و روش زندگی آن و در نقش تاثیر خارجی آن در کشورهای مصرف کننده نفت و بسیار قوی تر در جهان اسلام منجر شد. مهم ترین تغییر در تاثیر وهابی گری و نقش مبلغین آن رخ داد. اما حالا وهابی گری از عقاید رسمی و مورد تایید با نفوذترین حکومت در جهان اسلام به شمار می رفت. حکومتی که متولی دو مکان مقدس اسلامی و میزبان مراسم زیارتی سالیانه ای است که میلیون ها مسلمان را از سرتاسر جهان اسلام برای شرکت در مراسم و تشریفات مذهبی به سوی خود می کشاند. در همین زمان واعظان وهابی منابع مالی گسترده‌ای را در اختیار داشتند که از آن برای ترویج و گسترش تفاسیر خود از اسلام استفاده می کردند. حتی در کشورهای غربی در اروپا و آمریکا که از نظام آموزشی خوبی برخوردارند مراکز وهابی تنها مرکز آموزش عقاید اسلامی هستند که در دسترس تازه مسلمانان و والدین مسلمانی که آرزو دارند اصول بنیادین دین موروثی خود و آداب و رسوم فرهنگی آن را به فرزندان خود بیاموزند قرار دارند. این تعالیم و آموزه ها در مدارس خصوصی، سمینارهای مذهبی، مساجد، اردوگاه های تفریحی و اکثراً در زندان ها میسر و مهیا می شد. در عرف سنتی اسلام اصطلاح «مدرسه» به معنای مرکزی برای آموزش عالی، دانش پژوهی، تدریس و تحقیق به شمار می رفت. مدارس کلاسیک اسلامی پایه و از بسیاری از جهات نمونه ای از دانشگاه های بزرگ اروپا در قرون وسطی بودند. دولت آلمان عموماً هیچ نظارتی بر آموزش های مذهبی گروه های اقلیت ندارد. درعوض دولت ترکیه کاملاً مراقب چنین مسائلی است. در اروپا و آمریکا به علت بی میلی دولت به درگیر کردن خود با مسائل مذهبی، تدریس اسلام در مدارس و سایر اماکن عموماً و به طور کلی تحت نظارت حکومت نیست. این موقعیت به شدت مورد توجه ثروتمندان و مومنان و آزاداندیشان قرار گرفت.

خلاصه مقاله

ابن سعود در سخنرانی خود برای آنان تفهیم کرد که در حال حاضر او فرمانروای حجاز است و تعهد کرد که وظایف خود را به عنوان متولی شهرهای مقدس و محافظ اماکن زیارتی انجام خواهد داد اما اجازه هیچ گونه دخالت خارجی در اجرای این امور را نخواهد داد.

نگاه سیاستمدار

طرح حفظ اتحاد عراق

جوزف بایدن*
ترجمه : نیره محمودی

چهار ماه پیش من به همراه لس گلپ، رئیس بازنشسته شورای روابط خارجی، طرحی تفصیلی را به منظور حفظ یکپارچگی عراق ارائه دادم که ضمن حفظ انسجام عراق، تامین منافع آمریکا و عقب‌نشینی نیروهای ما از این کشور را نیز شامل می شد. بسیاری از کارشناسان در آمریکا و عراق از نظرات ما حمایت کردند. از آن زمان تاکنون اوضاع عراق به گونه‌ای پیش رفته است که پیشنهاد مذکور را واقعی تر – و ضروری تر – از زمانی که برای اولین بار ارائه شد، جلوه داده است. واقعیت جدید و اصلی در عراق این است که اهمیت خشونت میان شیعیان و سنی ها از فعالیت شبه نظامیان و تروریست های خارجی به عنوان اصلی ترین تهدید امنیتی درعراق، پیشی گرفته است. ارشدترین نماینده غیرنظامی ما و کارشناسان نظامی در عراق – زلمای خلیل زاد و ژنرال جورج کیسی، پیتر پک و جان ابی زید – همگی به این واقعیت معترف هستند.

در انتخابات دسامبر، ۹۰ درصد از آرا به فهرست های فرقه‌ای اختصاص یافت. درگیری های قومی در عراق یک قانون است. این درگیری ها در میان نیروهای امنیتی نیز نفوذ کرده‌اند. پاکسازی های قومی در مناطق مشترک میان اقوام آغاز شده است و ۲۰۰ هزار عراقی طی ماه های اخیر از وحشت انتقام گیری های قومی پا به فرار گذاشته‌اند. بیکاری گسترده نیز آب به آسیاب شبه نظامیان قومی و گروه های جنایتکار می ریزد. هیچ لشکری نمی تواند این مشکل را حل کند. تنها راه متحد نگاه داشتن عراق و تنها گزینه‌ای که بتواند شرایط عقب نشینی مسئولانه ما را از عراق فراهم آورد، این است که به شیعیان، سنی ها و کردها این انگیزه را بدهیم که به صورت مسالمت آمیزی منافع خود را پیگیری کنند و به ایجاد یک توافق سیاسی پایدار همت گمارند. متاسفانه دولت فعلی آمریکا هیچ برنامه منسجم یا استراتژی مشخصی برای موفقیت در عراق ندارد. استراتژی این دولت آن است که از شکست جلوگیری کند و پس از اتمام دوره خود، از مسئولیت ها دست بکشد. در همین حال هر روز تعداد بیشتری از آمریکایی ها ابراز ناامیدی کرده و از عقب‌نشینی سریع حمایت می کنند؛ حتی اگر پس از این عقب‌نشینی عراق دچار هرج و مرج شده و جنگ داخلی این کشور به یک نزاع منطقه‌ای تبدیل شود.

اما هر دو این پیشنهادها نامطلوب هستند. پیشنهاد پنج ماده‌ای که من و لس گلب ارائه کرده‌ایم راه حل بهتری را مطرح می کند.

اول، این طرح خواستار حفظ و ابقای یک عراق متحد از طریق تمرکززدایی و اعطای خودمختاری به کردها و شیعیان و سنی ها در مناطق خود است. دولت مرکزی نیز مسئولیت منافع مشترکی نظیر امنیت مرزها و توزیع درآمدهای نفتی را برعهده خواهد داشت.

دوم، این طرح با تضمین سهم مشخصی از درآمد نفتی، سنی ها را به چنین توافقی متعهد می سازد. هر گروهی تلاش خواهد کرد تا تولید نفت خود را افزایش دهد و بدین ترتیب نفت به عاملی پیونددهنده که عراق را متحد نگه می دارد، تبدیل خواهد شد.

سوم، این طرح یک برنامه اشتغال گسترده را پیشنهاد داده و در عین حال کمک به بازسازی عراق را – به ویژه از سوی کشورهای ثروتمند نفتی منطقه خلیج فارس – افزایش خواهد داد و آن را با حمایت از حقوق اقلیت گره می زند.

چهارم، این طرح خواستار تشکیل یک کنفرانس بین المللی شده است که به ایجاد یک پیمان ترک مخاصمه و تشکیل یک گروه تماس به منظور اجرای تعهدات منطقه‌ای همت گمارد.

پنجم، طرح مذکور برنامه‌ای برای اعزام دوره‌ای نیروهای آمریکایی در سال جاری و عقب‌نشینی تعداد بیشتری از آنان تا پایان سال ۲۰۰۷ را پیشنهاد داده و خواستار آن شده است که یک نیروی تعقیب مظنونان، به منظور تضمین حمایت همسایگان و انجام عملیات علیه هر نوع تجمع احتمالی تروریست ها، در عراق حفظ شود. در بهترین حالت برای روندی که ما در آن قرار داریم هیچ پایانی متصور نیست. در بدترین حالت نیز این اوضاع به یک جنگ داخلی و احتمالاً منطقه‌ای منجر خواهد شد. کسانی که این طرح را مردود می دانند، باید به یک سئوال ساده پاسخ دهند: پیشنهاد شما چیست؟

***سناتور دموکرات ایالت دلاویر و عضو ارشد کمیته روابط خارجی کنگره آمریکا**

منبع: **واشینگتن پست**